

پاییز نرم‌نرم رنگ دل‌هایش را در نم و نای زمین و آب و رنگ ابر‌های ورم کرده و پر ششور حل می‌کند. محمدعلی در ختان شیره زمین را می‌کند می‌زند، اما زمین به خواب زمستانی‌ش نزدیک می‌شود. این همه برگ‌های تابستان سوخته برشته می‌شوند و می‌سوزند و با باد می‌رقصند و در رقصشان پروانه برگ‌ها بال‌بال می‌زند و بر خاک و آسفتال می‌افتند. پاییز با قلم موی رنگینش دست‌به‌کار می‌شود. فصل رنگ‌آمیزی در ختان است. اگر باز شهر و ساختمان‌های محل چشم و راحتی جان فراتر بگذاری، در جنگل و کوه و همین جاده هراز این دگرذیسی طبیعت‌رامی‌بینی، کلفی است در جوار جنگل کرله، که باران همیشه می‌بارد، می‌ترمزنی و از سرانشب تپش‌ها به بالا بروی و بیبنی رنگ‌ها چه می‌کنند. می‌دانم آن قدر گرفتاریم و مشغله داریم که شاید نشود. اما می‌ششود در همین روزها به سوی گالری‌هایی برویم که دارند جان‌نگین هنرمندان را در قاب به تماشا می‌گذارند در گالری‌های شهر تهران و شهرهای دیگر که حالا روزنه‌ای هم به نقش و نقاشی و گالری



محمدعلی سجادی

به خواب زمستانی‌ش نزدیک می‌شود. این همه برگ‌های تابستان سوخته برشته می‌شوند و می‌سوزند و با باد می‌رقصند و در رقصشان پروانه برگ‌ها بال‌بال می‌زند و بر خاک و آسفتال می‌افتند. پاییز با قلم موی رنگینش دست‌به‌کار می‌شود. فصل رنگ‌آمیزی در ختان است. اگر باز شهر و ساختمان‌های محل چشم و راحتی جان فراتر بگذاری، در جنگل و کوه و همین جاده هراز این دگرذیسی طبیعت‌رامی‌بینی، کلفی است در جوار جنگل کرله، که باران همیشه می‌بارد، می‌ترمزنی و از سرانشب تپش‌ها به بالا بروی و بیبنی رنگ‌ها چه می‌کنند. می‌دانم آن قدر گرفتاریم و مشغله داریم که شاید نشود. اما می‌ششود در همین روزها به سوی گالری‌هایی برویم که دارند جان‌نگین هنرمندان را در قاب به تماشا می‌گذارند در گالری‌های شهر تهران و شهرهای دیگر که حالا روزنه‌ای هم به نقش و نقاشی و گالری

این گونه فجیع، به کشتن شهر

ا پرسه در تهران ۱۳

خانه کودکی‌های من در خیابانی بوده‌ام نام شهید سپاری، که البته نام قدیم‌تر هایش - آجودانیه - هنوز هم چه در میان شهروندان تهران و چه در میان ساکنان محله اقدسیه متداول‌تر است. آجودانیه آن‌موقع‌ها که من ۱۱،۱۰ سال بیشتر نداشتم جای دیگری بود، شکل دیگری داشت؛ تکه‌ای از بهشت‌شاید. کوه‌بانه‌ی پراز چنارهای پیر که صبح‌های بهار و تابستان طراوت نفس‌شان روح آدم را تازه‌می‌کرد، پرند‌ه‌ها‌لای درخت‌ها می‌خواندند و آوای آوازشان موسیقی دل‌نشین بود که صبح‌ها گذران آواهنگین می‌کرد. پاییز که می‌شد، آجودانیه تابلویی بود از رنگ‌های گرم‌زمین‌و آسمان می‌شدندیبایی از قرمزها و نارنجی‌ها و زردها و دل‌آدم‌می‌رفت از آن زینبایی بی‌کران. زمستان‌های بارفتی از لای شاخه‌های لخت درخت‌ها و از میان ساختمان‌های دو سه طبقه، کوه‌های شمال تهران دیده می‌شد و آدم می‌توانست درک کند که سفیدی هم عمق دارد. توی آجودانیه هم عرض و بیچ‌در بیچ آن سال‌ها راننده‌ها نمی‌توانستند پایشان را بگذارند روی گاز و لایی بکشند. همین بود که نیازی هم به بوق‌های آن چنانی نداشتمند از همان بوق‌هایی که این روزها ز یاد می‌ششونیم و مثلاً سه‌تا کواکاهش صحبتی درباره شغل طرف مقابل است و یک بلند و دوتا کواکاهش هم مسائلی را درباره اصل و نسب طرف مقابل مطرح می‌کند. توی آجودانیه خبری از این‌ها نبود، یا آواز پرند‌ه‌ها بود یا سکوت کوچ‌شان به منطقه‌های گرمسیر. ما درخت‌ها و پرند‌ها و خورشید و آسمان و برف زندگی‌مان را در کنار هم می‌کردیم. مکان زندگی‌مان مکانی بود پراز آرامش و البته تنوع فصل‌ها را می‌شد درک کنیم. رنگ‌ها را می‌شد درک کنیم. صداهای می‌شد درک کنیم… و این‌ها بود تاروژی که ماشین‌های سنگین زرد راه‌سازی آمدند سر آجودانیه مستقر شدند. اولین روزی که دیدم‌شان احساس کردم ناوهای نیروهای



کاوه فولادینسب معمار

متداول‌تر است. آجودانیه آن‌موقع‌ها که من ۱۱،۱۰ سال بیشتر نداشتم جای دیگری بود، شکل دیگری داشت؛ تکه‌ای از بهشت‌شاید. کوه‌بانه‌ی پراز چنارهای پیر که صبح‌های بهار و تابستان طراوت نفس‌شان روح آدم را تازه‌می‌کرد، پرند‌ه‌ها‌لای درخت‌ها می‌خواندند و آوای آوازشان موسیقی دل‌نشین بود که صبح‌ها گذران آواهنگین می‌کرد. پاییز که می‌شد، آجودانیه تابلویی بود از رنگ‌های گرم‌زمین‌و آسمان می‌شدندیبایی از قرمزها و نارنجی‌ها و زردها و دل‌آدم‌می‌رفت از آن زینبایی بی‌کران. زمستان‌های بارفتی از لای شاخه‌های لخت درخت‌ها و از میان ساختمان‌های دو سه طبقه، کوه‌های شمال تهران دیده می‌شد و آدم می‌توانست درک کند که سفیدی هم عمق دارد. توی آجودانیه هم عرض و بیچ‌در بیچ آن سال‌ها راننده‌ها نمی‌توانستند پایشان را بگذارند روی گاز و لایی بکشند. همین بود که نیازی هم به بوق‌های آن چنانی نداشتمند از همان بوق‌هایی که این روزها ز یاد می‌ششونیم و مثلاً سه‌تا کواکاهش صحبتی درباره شغل طرف مقابل است و یک بلند و دوتا کواکاهش هم مسائلی را درباره اصل و نسب طرف مقابل مطرح می‌کند. توی آجودانیه خبری از این‌ها نبود، یا آواز پرند‌ه‌ها بود یا سکوت کوچ‌شان به منطقه‌های گرمسیر. ما درخت‌ها و پرند‌ها و خورشید و آسمان و برف زندگی‌مان را در کنار هم می‌کردیم. مکان زندگی‌مان مکانی بود پراز آرامش و البته تنوع فصل‌ها را می‌شد درک کنیم. رنگ‌ها را می‌شد درک کنیم. صداهای می‌شد درک کنیم… و این‌ها بود تاروژی که ماشین‌های سنگین زرد راه‌سازی آمدند سر آجودانیه مستقر شدند. اولین روزی که دیدم‌شان احساس کردم ناوهای نیروهای

سارا کوچولو

«برای الیزه» از آهنگ‌های به یادمانندی لودویگ بتهوون (۱۸۲۷ - ۱۷۷۰) از هنگ‌کنگسازان دوران کلاسیک و یکی از سه آهنگ‌ساز بزرگ موسیقی کلاسیک است. دوره دوم موسیقی کلاسیک پس از دوران باروک و بین سال‌های ۱۷۲۰ تا ۱۸۲۰ میلادی واقع شده‌است و پیانو که در اواخر دوران باروک اختراع شد- مانند همین آهنگ- نقش زیادی در آهنگ‌های

ادریو بهار

آن دارد. در این دوران آهنگ‌ها به سوی داشتن یک ملودی غالب پیش‌رفت و از آرایه‌های دوران باروک به طرز محسوسی کاسته‌شد. این آهنگ را عامه در ایران با سرریال سارا کوچولو (سارا کرو) می‌شناسند. نکته پایانی اینکه شهروندان تهرانی به‌نوعی قربان خاصی با این آهنگ دارند زیرا برای مدت‌ها تم معروف آن هنگام غروب از تومبیل‌های حمل‌زباله پخش می‌شدا

لحظه هاوکلمه

سروین پاشایی
حقیقت در بیرون قرار دارد، در آن چه انجام می‌دهیم.

ا روزنه

گردی داده شده‌این مهمانی پریاسته. گالری شمس امسال چون سال‌های پیشین پاییزانه‌اش را برگزار می‌کند. از جمعه پیش درش را روی چشم‌ها باز کرده و حالا تا یک ماه میزبان چشم‌ها و قدم‌هاست. آثاری از استادان نقاشی مدرن ایران، ناصر اویمی، سعیدی، کاظمی، پیلارام، درخشان، افجهای، جمشیدی و… بنده حقیر. دیدن این آثار در کنار تجربه تازه‌تر مثلاً ماسک‌های علی جمشیدی جذاب است.اواز این مجموعه‌اش سه اثر ادیداری کرده‌است.در این تماشخانه نقش و رنگ من با سه اثر از مجموعه «زن و جن و گر به» همراه شده‌ام. مجموعه‌ای که پیش از کار روی سیواشان آغازش کرده بودم و حال، پس از نزدیک به دو سال هنوز ایده‌ها و حال‌وهوایش دست‌از سرم بر نمی‌دارد.بوم‌ها مرامی طلبند.این مجموعه که تنها یک‌اثرش در بهار امسال در گالری هنر بابل رونمایی شده، حاصل کار پیش‌از این است در حوزه سینما و ادبیات.رمان «چه‌ی و شاعر و باقی قضایا…» که هنوز پس از سه سال منتظر چاپ مانده و فیلم‌نوشته «طراکم» بده به خاطر گر به‌ها» که پروانه ساخت نگرفته و مانده تا ساخته شود، زمینه شکل‌گیری این تابلوهاست. امید که بتوانم در همین روزها و ماه‌ها نمایش همه مجموعه‌را به تماشا بگذارم.آمین!

بهار

۲۴۴

چهارشنبه ۱۸ مهر ۱۳۹۲ | شماره بیابمی ۴۱۱ | دوره جدید | شماره ۲۴۴

اوقات شرعی | اذان ظهر: ۱۱/۵۱ | اذان مغرب: ۱۷/۵۴ | اذان صبح فردا: ۴/۴۳ | طلوع خورشید: ۶/۰۷

www.baharnewspaper.com

صاحب امتیاز و مدیر مسئول:سعید پورعزیزی

نشانی: خیابان لارستان، جلابان، پلاک ۴۱

تلفن:۸۸۹۱۴۲۶ - ۸۸۹۱۴۳۵

فاکس:۸۸۹۱۴۸۰۳

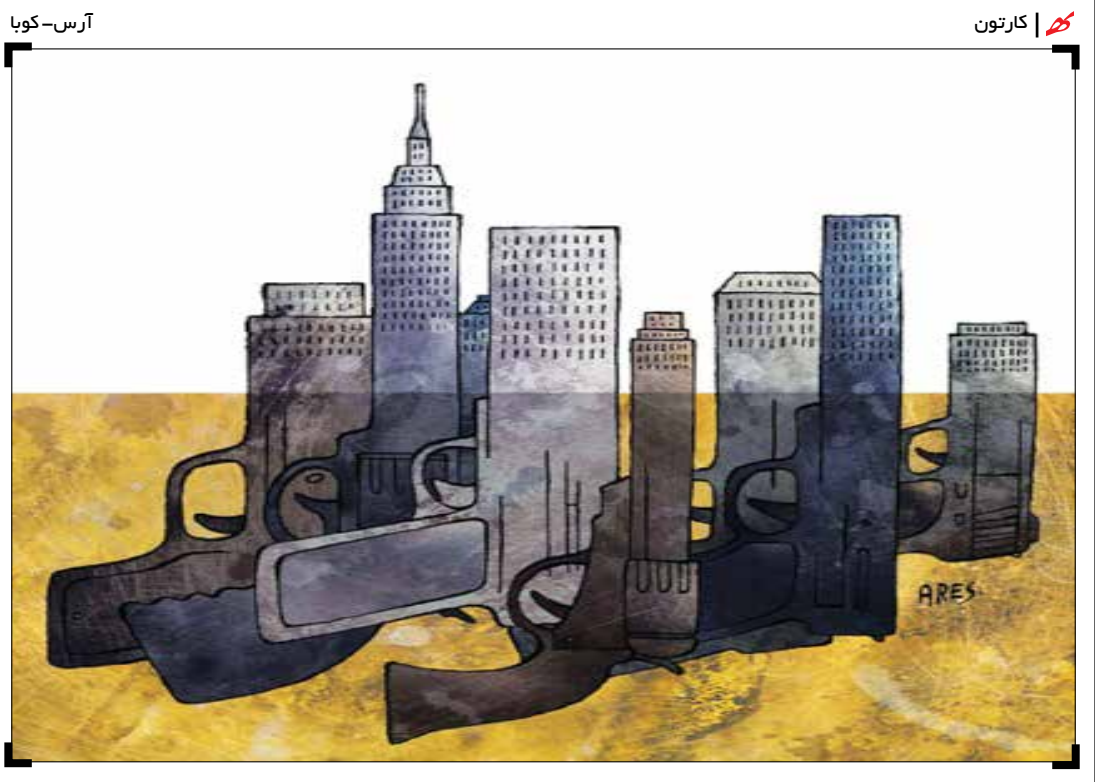
سازمان آگهی: ۸۸۹۱۴۶۶

چاپ: روز تاب | ۴۴۵۲۵۰۲۱

توزیع: یکپهارسان بیروز | ۳۵--۶۶۲۷۲۱۳

ایمیل: info@baharnewspaper.com

فب.com/baharnewspaper



ادیا لوگا

نبدوند بلکه او را مسئول امپراتوری شوروی می‌دانستند، روشنفکران چنان از آزادی به دست آمده سر مست شدند که به ضدیت با رژیم بی سابقه لیبیرال در روسیه برخاستند.

همان اتفاقی که در کشورهای جهان سوم می‌افتد، در آنجا افتاد. روسیه دوران جنگ سرد را فراموش نمی‌شود.در این زبان شعر گفت.این حرف مربوط به سال ۱۸۲۴ است. ولی در همان قرن نوزدهم این زبان توسط نویسندگان آگاه‌به‌خصوص گریبایدوف که شروع می‌کند به اصطلاح‌سازی و لغت‌سازی و مثل و مثل درست کردن، به جایی می‌رسد که از دل آن رمان «دکتر زیواگو» در می‌آید یا «جنگ و صلح» در می‌آید.بنابراین ادبیات روسیه برخلاف جلد‌های دیگر دنیا از قشر شهری شروع شد و با دستمایه‌های شهری نوشته‌شود.در نهایت می‌بینیم که چه نقشی را در تاریخ سیاسی روسیه بازی کرد.در دوران ۲۰ساله کمونیست‌ها این ادبیات است که داغما با رژیم استبدادی می‌جنگد.چه آثاری که آن موقع در می‌آمد و از دستشان در می‌رفت و چه آثاری که بعد از فروپاشی شوروی منتشر شد.

● **چه ضرورتی شمارا به ترجمه این اثر واداشت؟**
ضرورت‌اش این بود که چه‌های ایرانی که همصدا با چپ اروپایی رمان «دکتر زیواگو» را کار سیا می‌دانستند و آن را بایکوت می‌کردند نشان دهم که چقدر برخطا بودند.این رمان باوجوداین که دو ترجمه از آن در ایران منتشر شد، به دلیل تبلیغات چپ‌ها مورد استقبال قرار نگرفت. چون نفوذ افکار توده‌ای‌ها در این زمان ناشناخته ماند تا مثن ایتالیایی‌اش منتشر و تا مدت‌های مدید جزو کتاب‌های پرفروش شد.بعد فارسی‌ها که به عقیده من عقب‌مانده‌ترین مردم اروپا هستند، از نظر ادبیات و فلسفه، رفتند به سراغ چین و فنر پار ماژو شدند.

● **در باره ضرورت ترجمه این کتاب برای خوانندگان ایرانی می‌گفتید.**
این حرف‌هایی که آنجازه می‌شد و در اینجا برای ما ترجمه می‌شد و این توده‌های قدیمی و نسل‌های بعدشان هم حتی سقوط شوروی را به دخالت سیا نسبت می‌دادند.این‌ها را می‌خواستیم روشن کنیم.نه‌این‌طور نبوده‌است و مشکل از کجا شروع شد، یک کتاب به نام «دکتر زیواگو» از زمان چاپ‌اش چه تأثیری در روحیه جوانان گذاشته و چه انجمن‌هایی گرد این اثر تشکیل شد و چه مخالفت‌هایی با آن نظام شد که از دلش گورباچف درآمد. گورباچف یکی از کسانی بود که در دوره جوانی این کتاب را خوانده بود. یا آن‌ا اختتامات که در کتاب «زندگی‌ماش» می‌خوانیم همه تحت‌تأثیر این رمان قرار گرفته بودند.

● **در مقدمه کتاب اشاره شده که «بچه‌های زیواگو، نظر تنها قدر دان اصلاحات گورباچف**

● **امی‌سوزم**
من سازم: بند می‌آواز. بر گیرم، بنوازم. بر تازم زخمه «لا»، می‌زن، راه فنا می‌زن. من دودم: می‌پیچم، می‌لغزم، نلایدم. می‌سوزم، می‌سوزم، می‌سوزم، فانوس تنماین. گل کن تو مرا، و درآ.

سهراب سپهری ۱۳۵۹-۱۳۰۷

هفته نهم: پیپ

چهارم دیگر همه‌ازش قطع امید کردند. پول اندکی داشت که برای بقالی و رستورانی که برایش خورد و خوراکی می‌آوردند کفایت می‌کرد. از این مطمئن بودند. اما هیچ‌کسی نمی‌دانست در آن ۹ هفته عزلت بی‌دلیل، در انزوا و بی‌اعتنا به جهان، مرد چه می‌کند و اقیعیت این بود که او در آن ۹ هفته هیچ‌کاری نکرد. توی تخت یاروی مبل می‌ماند و با چشمانی نیمه‌بسته ذهنش را می‌سپرد به خلأ سکوت، نه در خانه‌اش، که بر ذهن و جانش حاکم شده بود. مرد به هیچ‌چیز فکر نمی‌کرد و لخت و کرخت، بی‌هیچ شکایت و تمنائی، هیچ‌کاری نمی‌کرد.

بعد از بازگشت دوباره مرد به شهر، دوستان و اقوام آمدند دیدنش. با روی باز از همه استقبال کرد، از شان میزبانی کرد و حتی با آنها ترف بیرون. همسرش هم که برگشت، طوری وانمود کرد که انگار او هرگز از آن خانه نرفته و خودش هم هرگز در آن خانه بست‌نشسته. اما در برابر سوال‌های او و سوال‌های دیگران، باز هم جوابی نداشت. شانه‌بالا می‌انداخت و لبخند می‌زد، همین. مرد باز هم در برابر اصرار به دیدن روانکاو مقاومت کرد.

کمی بعد، همه چیز به روال سابق، به پیش از ۹ هفته پیش، برگشت. برای مردو ماه مرخصی استعلاجی ر دشده بود و حالا صبح‌ها ساعت هفت بیدار می‌شود. می‌رفت سر همان کار قبلی، عصرها بر می‌گشت به همان خانه، با همان آدم‌ها معاشرت می‌کرد و همان محل‌های همیشگی را سیاحت می‌کرد. از انکار آن ۹ هفته هرگز اتفاق نیفتاده بود.

تنها چیزی که تغییر کرده بود این بود که حالا مرد پیپ می‌کشید، روزی سه بار و هر بار، باز هم خیر می‌شد یا ناگجا و سکوتی محض، بر ذهن و جلش، حاکم می‌شد.

هفته دوم همسرش ترش کش کرد.از هفته

ادکه

بهار پراگ» نوشته محمد صادقی، «نگاهی دو ماهه به «رواید» منتشر شد. در این شماره، از جمله «میدان‌های قدیمی تهران» که به قلم گیتا علی‌آبادی، «شعر در جامعه نفس می‌کشد» نوشته بهاره رضایی، «آنجا که خوب گشاده می‌شود» نقدی بر فیلم گذشته‌صغر فرهادی از نان‌زین اردوبازچی، «روزهای آلمان» ترجمه فرانک فرهنگ و… آمده‌است. همچنین از بخشی از این شماره، سروده‌هایی از شاعران نام‌چکست‌ان زندگی» نوشته علی فردوسی، «بی‌جاش شاعرانه» به‌قلم سوسن شرعتی، «بارخوانی

بهار پراگ» نوشته محمد صادقی، «نگاهی دو ماهه به «رواید» منتشر شد. در این شماره، از جمله «میدان‌های قدیمی تهران» که به قلم گیتا علی‌آبادی، «شعر در جامعه نفس می‌کشد» نوشته بهاره رضایی، «آنجا که خوب گشاده می‌شود» نقدی بر فیلم گذشته‌صغر فرهادی از نان‌زین اردوبازچی، «روزهای آلمان» ترجمه فرانک فرهنگ و… آمده‌است. همچنین از بخشی از این شماره، سروده‌هایی از شاعران نام‌چکست‌ان زندگی» نوشته علی فردوسی، «بی‌جاش شاعرانه» به‌قلم سوسن شرعتی، «بارخوانی

بهار پراگ» نوشته محمد صادقی، «نگاهی دو ماهه به «رواید» منتشر شد. در این شماره، از جمله «میدان‌های قدیمی تهران» که به قلم گیتا علی‌آبادی، «شعر در جامعه نفس می‌کشد» نوشته بهاره رضایی، «آنجا که خوب گشاده می‌شود» نقدی بر فیلم گذشته‌صغر فرهادی از نان‌زین اردوبازچی، «روزهای آلمان» ترجمه فرانک فرهنگ و… آمده‌است. همچنین از بخشی از این شماره، سروده‌هایی از شاعران نام‌چکست‌ان زندگی» نوشته علی فردوسی، «بی‌جاش شاعرانه» به‌قلم سوسن شرعتی، «بارخوانی

بهار پراگ» نوشته محمد صادقی، «نگاهی دو ماهه به «رواید» منتشر شد. در این شماره، از جمله «میدان‌های قدیمی تهران» که به قلم گیتا علی‌آبادی، «شعر در جامعه نفس می‌کشد» نوشته بهاره رضایی، «آنجا که خوب گشاده می‌شود» نقدی بر فیلم گذشته‌صغر فرهادی از نان‌زین اردوبازچی، «روزهای آلمان» ترجمه فرانک فرهنگ و… آمده‌است. همچنین از بخشی از این شماره، سروده‌هایی از شاعران نام‌چکست‌ان زندگی» نوشته علی فردوسی، «بی‌جاش شاعرانه» به‌قلم سوسن شرعتی، «بارخوانی

بهار پراگ» نوشته محمد صادقی، «نگاهی دو ماهه به «رواید» منتشر شد. در این شماره، از جمله «میدان‌های قدیمی تهران» که به قلم گیتا علی‌آبادی، «شعر در جامعه نفس می‌کشد» نوشته بهاره رضایی، «آنجا که خوب گشاده می‌شود» نقدی بر فیلم گذشته‌صغر فرهادی از نان‌زین اردوبازچی، «روزهای آلمان» ترجمه فرانک فرهنگ و… آمده‌است. همچنین از بخشی از این شماره، سروده‌هایی از شاعران نام‌چکست‌ان زندگی» نوشته علی فردوسی، «بی‌جاش شاعرانه» به‌قلم سوسن شرعتی، «بارخوانی

بهار پراگ» نوشته محمد صادقی، «نگاهی دو ماهه به «رواید» منتشر شد. در این شماره، از جمله «میدان‌های قدیمی تهران» که به قلم گیتا علی‌آبادی، «شعر در جامعه نفس می‌کشد» نوشته بهاره رضایی، «آنجا که خوب گشاده می‌شود» نقدی بر فیلم گذشته‌صغر فرهادی از نان‌زین اردوبازچی، «روزهای آلمان» ترجمه فرانک فرهنگ و… آمده‌است. همچنین از بخشی از این شماره، سروده‌هایی از شاعران نام‌چکست‌ان زندگی» نوشته علی فردوسی، «بی‌جاش شاعرانه» به‌قلم سوسن شرعتی، «بارخوانی

بهار پراگ» نوشته محمد صادقی، «نگاهی دو ماهه به «رواید» منتشر شد. در این شماره، از جمله «میدان‌های قدیمی تهران» که به قلم گیتا علی‌آبادی، «شعر در جامعه نفس می‌کشد» نوشته بهاره رضایی، «آنجا که خوب گشاده می‌شود» نقدی بر فیلم گذشته‌صغر فرهادی از نان‌زین اردوبازچی، «روزهای آلمان» ترجمه فرانک فرهنگ و… آمده‌است. همچنین از بخشی از این شماره، سروده‌هایی از شاعران نام‌چکست‌ان زندگی» نوشته علی فردوسی، «بی‌جاش شاعرانه» به‌قلم سوسن شرعتی، «بارخوانی

بهار پراگ» نوشته محمد صادقی، «نگاهی دو ماهه به «رواید» منتشر شد. در این شماره، از جمله «میدان‌های قدیمی تهران» که به قلم گیتا علی‌آبادی، «شعر در جامعه نفس می‌کشد» نوشته بهاره رضایی، «آنجا که خوب گشاده می‌شود» نقدی بر فیلم گذشته‌صغر فرهادی از نان‌زین اردوبازچی، «روزهای آلمان» ترجمه فرانک فرهنگ و… آمده‌است. همچنین از بخشی از این شماره، سروده‌هایی از شاعران نام‌چکست‌ان زندگی» نوشته علی فردوسی، «بی‌جاش شاعرانه» به‌قلم سوسن شرعتی، «بارخوانی

بهار پراگ» نوشته محمد صادقی، «نگاهی دو ماهه به «رواید» منتشر شد. در این شماره، از جمله «میدان‌های قدیمی تهران» که به قلم گیتا علی‌آبادی، «شعر در جامعه نفس می‌کشد» نوشته بهاره رضایی، «آنجا که خوب گشاده می‌شود» نقدی بر فیلم گذشته‌صغر فرهادی از نان‌زین اردوبازچی، «روزهای آلمان» ترجمه فرانک فرهنگ و… آمده‌است. همچنین از بخشی از این شماره، سروده‌هایی از شاعران نام‌چکست‌ان زندگی» نوشته علی فردوسی، «بی‌جاش شاعرانه» به‌قلم سوسن شرعتی، «بارخوانی

بهار پراگ» نوشته محمد صادقی، «نگاهی دو ماهه به «رواید» منتشر شد. در این شماره، از جمله «میدان‌های قدیمی تهران» که به قلم گیتا علی‌آبادی، «شعر در جامعه نفس می‌کشد» نوشته بهاره رضایی، «آنجا که خوب گشاده می‌شود» نقدی بر فیلم گذشته‌صغر فرهادی از نان‌زین اردوبازچی، «روزهای آلمان» ترجمه فرانک فرهنگ و… آمده‌است. همچنین از بخشی از این شماره، سروده‌هایی از شاعران نام‌چکست‌ان زندگی» نوشته علی فردوسی، «بی‌جاش شاعرانه» به‌قلم سوسن شرعتی، «بارخوانی

بهار پراگ» نوشته محمد صادقی، «نگاهی دو ماهه به «رواید» منتشر شد. در این شماره، از جمله «میدان‌های قدیمی تهران» که به قلم گیتا علی‌آبادی، «شعر در جامعه نفس می‌کشد» نوشته بهاره رضایی، «آنجا که خوب گشاده می‌شود» نقدی بر فیلم گذشته‌صغر فرهادی از نان‌زین اردوبازچی، «روزهای آلمان» ترجمه فرانک فرهنگ و… آمده‌است. همچنین از بخشی از این شماره، سروده‌هایی از شاعران نام‌چکست‌ان زندگی» نوشته علی فردوسی، «بی‌جاش شاعرانه» به‌قلم سوسن شرعتی، «بارخوانی

بهار پراگ» نوشته محمد صادقی، «نگاهی دو ماهه به «رواید» منتشر شد. در این شماره، از جمله «میدان‌های قدیمی تهران» که به قلم گیتا علی‌آبادی، «شعر در جامعه نفس می‌کشد» نوشته بهاره رضایی، «آنجا که خوب گشاده می‌شود» نقدی بر فیلم گذشته‌صغر فرهادی از نان‌زین اردوبازچی، «روزهای آلمان» ترجمه فرانک فرهنگ و… آمده‌است. همچنین از بخشی از این شماره، سروده‌هایی از شاعران نام‌چکست‌ان زندگی» نوشته علی فردوسی، «بی‌جاش شاعرانه» به‌قلم سوسن شرعتی، «بارخوانی

بهار پراگ» نوشته محمد صادقی، «نگاهی دو ماهه به «رواید» منتشر شد. در این شماره، از جمله «میدان‌های قدیمی تهران» که به قلم گیتا علی‌آبادی، «شعر در جامعه نفس می‌کشد» نوشته بهاره رضایی، «آنجا که خوب گشاده می‌شود» نقدی بر فیلم گذشته‌صغر فرهادی از نان‌زین اردوبازچی، «روزهای آلمان» ترجمه فرانک فرهنگ و… آمده‌است. همچنین از بخشی از این شماره، سروده‌هایی از شاعران نام‌چکست‌ان زندگی» نوشته علی فردوسی، «بی‌جاش شاعرانه» به‌قلم سوسن شرعتی، «بارخوانی

باده می‌آید با بوی تو؟

از آقای مسن سفید رویی که کلاه بره یا نمکی به سر دارد و روبه‌رویم ایستاده می‌پرسم: «این طرفا فواره هست؟» عینکش را روی بینی نق‌اش جابه‌جا می‌کند و می‌گوید: «منظور تون چه جور فواره‌ایه؟» جواب او: «همی دویم فواره دیگه؛ فواره آب.» سرش را کج می‌کند و می‌گوید: «نه اینجا هیچ‌جور فواره‌ای نیست» و راهش را می‌کند و می‌رود. و من حوصله ندارم که بگویم: «مرد حسابی اصلا فواره ندارد چرا می‌پرسی چه‌جور فواره‌ای!» سر می‌گردانم به اطراف شاید بین سرهای زن‌ها مهناز را پیدا کنم. پیدا کردم. این‌جا درشت‌ای خوری راحت‌تر است. همیشه گوجه‌مواشش را آن قدر می‌برد بالای سرش که انگار زیر روسری‌اش یک طلایی کوچک سبز شده



بهاره

رهنما

سرش را کج می‌کند و می‌گوید: «نه اینجا هیچ‌جور فواره‌ای نیست» و راهش را می‌کند و می‌رود. و من حوصله ندارم که بگویم: «مرد حسابی اصلا فواره ندارد چرا می‌پرسی چه‌جور فواره‌ای!» سر می‌گردانم به اطراف شاید بین سرهای زن‌ها مهناز را پیدا کنم. پیدا کردم. این‌جا درشت‌ای خوری راحت‌تر است. همیشه گوجه‌مواشش را آن قدر می‌برد بالای سرش که انگار زیر روسری‌اش یک طلایی کوچک سبز شده

^[1] این تابستان فراموشت کردم